

داروین و اقتصاد سیاسی کلاسیک / محمدمهدی هاتف



از راست: آدام اسمیت (1723-1790)، توماس مالتوس (1766-1834)، چارلز داروین (1809-1882)

مقدمه

نظریه‌ی انتخاب طبیعی داروین در ذهن بسیاری چونان یک نمونه‌ی اعلا از نظریه‌ی علمی فهمیده می‌شود. این نظریه نه فقط انقلابی در زیست‌شناسی را رقم زد، آن‌طور که به تعبیر تنودوسیوس دوبژانسکی دیگر هیچ چیز در زیست‌شناسی جز در پرتو تکامل معنایی ندارد، که به سرعت مرزهای این رشته را درنوردید و بسیاری از حوزه‌های معرفت، از جامعه‌شناسی و اقتصاد گرفته تا فلسفه و ادبیات، را تحت تأثیر قرار داد. به این ترتیب ژانری تحت عنوان «آنالوژی‌های تکاملی» در حوزه‌های گوناگون پدید آمد با این برنامه که از نظریه‌ی انتخاب طبیعی برای توضیح پدیده‌هایی بیرون از قلمروی زیست‌شناسی استفاده کند، مثلاً دینامیک پدیده‌های اجتماعی را با نظریه‌ی انتخاب طبیعی توضیح دهد، یا تثبیت و حذف واژگان در زبان را با مدل انتخاب طبیعی بفهمد. فرض مشترک این آنالوژی‌ها عموماً این است که نظریه‌ی انتخاب طبیعی نظریه‌ای علمی است، در چارچوب علوم طبیعی تکوین یافته، مطلقاً متکی بر داده‌ها و واقعیات تجربی است، و به این اعتبار می‌تواند پرتویی بناباند بر پدیده‌های موجود در قلمروی علوم غیرطبیعی. در این نوشته قصد دارم این تصور از نظریه‌ی انتخاب طبیعی را به چالش بکشم و نشان دهم این نظریه از قضا در بنیادی‌ترین مفاهیمش تحت تأثیر سنتی در علوم اجتماعی، یعنی اقتصاد سیاسی کلاسیک، بوده است. در اینجا من بر وام داروین به دو چهره‌ی اصلی این سنت، یعنی توماس مالتوس و آدام اسمیت، تمرکز می‌کنم تا نشان دهم تا کجا می‌توان حضور این دو را در مفهوم‌پردازی داروینی مشاهده کرد. نتیجه‌ی چالش‌برانگیزی که از این ادعا خواهم گرفت این است که تأثیرپذیری فوق‌خصلتی هنجاری به نظریه‌ی انتخاب طبیعی بخشیده است. تصور من البته این نیست که این ضعفی برای این نظریه به حساب می‌آید، یا به علمی بودن آن لطمه می‌زند. چه این‌که هنجارمندی

نظریه‌های علمی و داورستد نظریه‌های علوم طبیعی و اجتماعی به دید من واقعیتی است پذیرفتنی. اگرچه این نتیجه به‌طور ضمنی می‌تواند تلقی‌های محدودتر از نظریه‌های علمی، که آنها را خالی از هنجار می‌فهمد و می‌پسندد، به چالش بکشد.

وام داروین به توماس مالتوس

وام داروین به توماس مالتوس همواره موضوعی بحث‌برانگیز در میان مورخان زیست‌شناسی و علوم اجتماعی بوده است. داروین در موضعی در آثار منتشرشده، دفترها و نامه‌هایش، بارها به تأثیر مالتوس اشاره کرده است. از جمله در زندگینامه‌ی خودنوشتش می‌گوید در 1838 با وجود این‌که دریافته بود انتخاب شاه‌کلید موفقیت انسان در انتخاب مصنوعی است، اما هنوز چگونگی به‌کارگیری آن در انتخاب طبیعی را دریافته بود. به این ترتیب، «این‌که انتخاب چگونه می‌توانست در خصوص ارگانسیم‌هایی که در طبیعت می‌زیستند به کار گرفته شود، مدت‌ها همچون معمایی حل‌نشده باقی ماند» (داروین، 1958، 119-120) اگرچه بلافاصله می‌گوید این معما با خواندن رساله‌ی مالتوس در اکتبر 1838 و تأمل در نظریه‌ی جمعیت او حل شد، نظریه‌ای که نشان می‌داد میزان زادوولد در جمعیت‌های انسانی همواره بیشتر از امکانات بقای آنهاست، چرا که جمعیت‌های انسانی عموماً با نرخ تصاعد هندسی رشد می‌کنند اما منابع غذایی حداکثر با نرخ تصاعد حسابی افزایش می‌یابند. نتیجه‌ی این تفاوت نرخ‌ها حذف ناگزیر بخشی از جمعیت به قیمت بقای سایرین است. به اذعان داروین،

ایده‌ی مزبور به‌یکباره مرا بیدار کرد که تحت چنین شرایطی جمعیت‌های مناسب‌تر باقی می‌مانند و جمعیت‌های نامناسب از بین می‌روند. نتیجه‌ی این اتفاق شکل‌گیری گونه‌های جدید خواهد بود. آن روز بود که سرانجام به نظریه‌ای دست یافتم که برنامهم را به پیش می‌برد (همان، 120)[1].

بهرغم این گواهی صریح، برخی معتقدند داروین در دینش به مالتوس اغراق کرده است، و در حقیقت پیش از خواندن رساله‌ای در باب اصل جمعیت [2] مالتوس او تمام آنچه لازم داشت را در اختیار داشته و مواجهه با رساله‌ی مالتوس صرفاً کاتالیزوری را فراهم کرد برای ایده‌هایی که پیش‌تر در یک «ذهن آماده» کنار هم آمده بود. [3] بسیاری دیگر اما تأثیر مالتوس در توجه داروین به مازاد زادوولد (superfecundity) در طبیعت و در نتیجه جمعیت مازاد (overpopulation) را حیاتی می‌دانند، چراکه این تصور که زادوولد جانداران بیشتر از آن مقداری است که می‌تواند زنده بماند یک تصور بی‌سابقه بود. (گرو، 2003، 47). [4] و تفاوت همین دو نرخ بود که انتخاب را ضروری می‌ساخت. اما برخلاف انتخاب مصنوعی که جانداران در شکلی منفعلانه توسط انسان انتخاب می‌شدند، به نظر می‌رسید انتخاب در طبیعت مستلزم نوعی فعالیت باشد. داروین ماهیت این فعالیت را «رقابت» دانست، و اعلام کرد «انتخاب طبیعی با رقابت عمل می‌کند» (داروین، 1859 [2008]، 347) یا به تعبیر آسا گری، «رقابت شدید بر سر منابع محدود موتور فرایند تکاملی بوده است» (به نقل از بروک، 2009، 268) [5].

در خصوص رقابت اما دو نکته را باید در نظر داشت: نکته‌ی اول این که این رقابت نه یک رقابت نرم و دوستانه، که رقابتی تا سرحد مرگ بود، واقعیتی که داروین را به استفاده از اصطلاح «تناز برای بقا» متمایل کرد، طوریکه اصلاً به تعبیر تودس (1989، 22) «در تمام منشأ انواع، داروین واژگان «تناز» و «رقابت» را به شکل جابه‌جاشونده‌ای به کار گرفت». مشاهده‌ی دامنه گسترده‌ی این رقابت شدید در طبیعت سبب می‌شد داروین رقابت میان موجودات را چیزی همچون یک «نبرد تسلیحاتی» (روس، 2016، 56) قلمداد کند، جایی که «هزاران تیغ تیز در تماس با یکدیگرند» (داروین، 1844، 90) و با دی‌کاندول همصدا شود که گویی «تمام طبیعت در جنگ است» (همان، 87). در پرتو این نگاه، حالا طبیعت از هویتی مهربان که نیازهای موجودات را برآورده می‌کند به هویتی بی‌رحم بدل می‌شود که صحنه‌ی «نمایش گلادیاتورهاست» و عده‌ی مشخصی را به قیمت حذف دیگران باقی می‌گذارد. به این ترتیب می‌توان گفت اندیشه‌ی تکاملی داروین با جابه‌جایی بنیادی در تصور از طبیعت همراه بود؛ طبیعت دیگر نه منبع ایستا و بی‌پایان مواهب برای موجودات، که عرصه‌ی رقابت و تناز و حذف و بقا بود. اما این تصور کمابیش همانی بود که مالتوس از جامعه‌ی انسانی داشت، چه این که خود داروین هم اذعان داشت که در معرفی این مفهوم نیز متأثر از مالتوس بوده است: «... تناز برای بقا در میان تمامی موجودات ارگانیکی جهان، که نتیجه‌ی ناگزیر نرخ تصاعد هندسی تکثیر آنها بود ... ایده‌ی مالتوس بود که به کل قلمروی جانوری و گیاهی افکنده شده بود» (داروین، 2008، 7) [6].

نکته‌ی دوم این که در متن داروین این رقابت (یا «شدیدترین رقابت» (همان، 85)) یک رقابت درون‌گونه‌ای بود، یعنی رقابتی میان نزدیکان اکولوژیک، یا «فرم‌های متفقی که جای واحدی را در اقتصاد طبیعت اشغال می‌کردند» (منشأ، 61)؛ «فرم‌هایی که در تمام جهات شبیه به هم بودند» (236). به توضیح ساندر هریرت، داروین البته بیشتر رقابت و تناز برای بقا میان گونه‌ها را در اصول زمین‌شناسی لایل دیده بود، اما این مالتوس بود که توجه او را به رقابت درون‌گونه‌ای جلب کرد:

مالتوس، با آشکار کردن عملیات هرس وحشتناکی که روی افراد گونه صورت می‌پذیرد، داروین را مجاب کرد که آنچه درباره‌ی کشمکش در سطح گونه می‌دانست در سطح فردی به‌کار گیرد، و ببیند چطور بقا در سطح گونه گذشته‌ی تکامل را می‌سازد و بقا در سطح فرد موتور محرکه‌ی آن را (هریرت، 1971، 217).

وام داروین به آدم اسمیت

تمرکز بر رقابت درون‌گونه‌ای بدین معنا بود که داروین، دست‌کم تا انتشار منشأ انواع، مفاهیم کلیدی نظریه‌اش، یعنی رقابت، تناز و انتخاب، را در خصوص افراد موجودات زنده، و نه جمعیت‌ها یا گونه‌ها، طرح می‌کرده است، و به این اعتبار می‌توان دست‌کم نسخه‌ی اول نظریه‌ی او را اکیداً فردگرایانه دانست. سیلوان شوئیر (1977) به فقرات متعددی از دفترهای 1838 او ارجاع می‌دهد تا نشان دهد «داروین فهمیده بود که این تنها تناز درون‌گونه‌ای است که به تکامل منتهی می‌شود» (278). [7] اما این فقرات به پیش از اوت 1838 تعلق دارند، و از همین جا شوئیر (1977، 1980) نتیجه می‌گیرد فردگرایی منطوی در انتخاب طبیعی داروینی نه تحت تأثیر مالتوس، که متأثر از اندیشه‌ی آدم اسمیت بوده است. [8] چه این که اشارات متعدد داروین به آدم اسمیت و کتاب نظریه‌ی عواطف اخلاقی [9] او را می‌توان در دفترهایی که اکنون با نام دفترهای متافیزیکی N و [10] M شناخته می‌شوند، دید. این دفترها مجموعه یادداشت‌هایی را

شامل می‌شوند که بعدها توسط خود او «یادداشت‌های کهنه و بی‌خاصیتی درباره‌ی حس اخلاقی و برخی نکات متافیزیکی» [11] نام گرفتند (براون، 1992، 242). ولی برخلاف عنوان دفترها، رابرت ریچاردز بر این عقیده است که این تأملات اخلاقی روان‌شناختی نقش تعیین‌کننده‌ای در ساخته شدن اندیشه‌ی تکاملی داروین داشته‌اند، تا جایی که به زعم او انگیزه‌ی داروین از نوشتن این دفترها حکایت از این باور دارد که روان‌شناسی انسانی می‌تواند کلیدی برای یک نظریه‌ی تکاملی به دست دهد (ریچاردز، 1979). حضور پررنگ آدام اسمیت در این نوشته‌ها شوئیر (1977، 277) را نیز به این نتیجه می‌رساند که «با خواندن آدام اسمیت و دیگر فیلسوفان مکتب عقل سلیم اسکاتلندی بود که داروین در بدو امر تأکیدش را روی افراد به عنوان واحدهای نظریه‌ی انتخاب طبیعی‌اش گذاشت.»

اما تأثیر اندیشه‌ی آدام اسمیت بر داروین در فردگرایی او خلاصه نمی‌شود. دیوید کوهن نشان می‌دهد داروین در «اصل تنوع» [12] نیز متأثر از آدام اسمیت بوده است، یعنی این اصل که «هرچه فرزندان یک گونه ساختار، ترکیبات و عادات متنوع‌تری داشته باشند، توانایی بیشتری در اشغال فضاهای عمیقاً متنوع در اجتماع طبیعت خواهند داشت، و در تکثیر خود نیز توانا تر خواهند بود» (داروین، 1859 [2008]، 86)

به عقیده‌ی کوهن، این اصل «به‌کارگیری نسخه‌ای از یک ایده در طبیعت‌شناسی بود، ایده‌ای که ریشه در آدام اسمیت اقتصاددان داشت و می‌گفت آنجا که «تقسیم کار» هست، ثروت بیشتری تولید می‌شود» (کوهن، 2009، 88). به این ترتیب پاره‌ی دیگری از این آنالوژی نیز رخ می‌نماید: همچنانکه تقسیم کار به خلق ثروت بیشتر می‌انجامد، تنوع نیز به افزایش تناسب تولیدمثلی منتهی می‌شود.

اما علاوه بر فردگرایی و تقسیم کار، مورخان زیست‌شناسی روی مفهوم کلیدی دیگری نیز در اندیشه‌ی داروین دست گذاشته‌اند که ملهم از اسمیت و به‌طور کلی اقتصاد سیاسی کلاسیک دانسته شده است. این اصل، که از آن با عنوان «قانون فایده» [13] یاد می‌شود، را با ارجاع به دفتر داروین چنین می‌توان معرفی کرد: «چیزی جز آنچه گرایش به فایده‌مندی طی سال‌ها داشته باشد نمی‌تواند کسب شود و ما با خردمان مطمئنیم تمام آنچه کسب شده گرایشی به فایده‌مندی داشته است.» (به نقل از براون، 1992، 253). این تصور فایده‌گرایانه از انتخاب طبیعی که می‌گوید انتخاب همواره ملاحظه‌ی فایده‌ی فرد را می‌کند در منشأ انواع نیز بازتاب آشکاری دارد. به گفته‌ی داروین، «انتخاب طبیعی هیچ‌گاه در یک موجود چیزی آسیب‌زننده به آن ایجاد نمی‌کند، چون انتخاب طبیعی صرفاً برای خیر فرد عمل می‌کند. چنانکه پبلی [14] می‌گفت، هیچ اندامی برای ایجاد درد یا آسیب زدن به صاحبش شکل نمی‌گیرد.» (داروین 1859 [2008]، 150).

در پرتو این مفهوم‌پردازی از انتخاب طبیعی و جهت‌گیری فایده‌گرایانه‌ی مضمّر در آن روشن می‌شود که تصویر داروین از فرد جاندار نیز یک تصویر فایده‌گرایانه است. به این معنا که فرد جاندار، به عنوان محصول انتخاب طبیعی، در نظر او بالمآل در پی فایده‌ی فردی، و به تعبیر دقیق‌تر، منفعت خویشتن، است. اما این درک فایده‌گرایانه درست همان تصویری را از فرد جاندار بازتاب می‌دهد که اقتصاد سیاسی پیش‌تر از فرد انسانی بازتاب داده بود. به ادعای پیتر بولر (1983)، 145،)

نظریه‌ی داروین فایده‌گرایانه است، به این معنا که سازگاری را چونان نیروی محرکه‌ی تکامل می‌فهمد: گونه‌ها به این دلیل ساختارهای تازه می‌پذیرند که این ساختارها سودمنداند. این تمرکز بر سودمندی در عین حال یک مؤلفه از اندیشه‌ی اجتماعی لیبرال بوده است [15].

با کنار هم قرار دادن اجزای این جورچین حالا می‌توان این ادعای عمومی‌تر را طرح کرد که داروین در مفهوم‌پردازی انتخاب طبیعی، و در تدقیق مفاهیم طبیعت و فرد جاندار، از خوشه‌ی مفهومی بهره برده بود که پیش‌تر در اقتصاد سیاسی و برای تدقیق مفهومی جامعه و فرد انسانی کنار هم قرار گرفته بود تا تصویر انسان اقتصادی «هومو اکونومیکوس» را کامل کند. همین و ام‌داری پررنگ است که استفان جی گولد (1982) را قادر می‌سازد تا ادعا کند «نظریه‌ی انتخاب طبیعی داروین ... اساساً اقتصاد آدم اسمیت بود که روی طبیعت افکنده شده بود.»

هنجارمندی نظریه‌ی انتخاب طبیعی

اما به‌کارگیری این آنالوژی حساسیت‌های به‌خصوصی را نیز به دنبال داشته است. شاید از همه مهم‌تر این‌که تز فایده‌گرایی فردگرایانه، یعنی این تز که افراد در عمل به دنبال منفعت فردی‌اند، در اقتصاد سیاسی یک تعمیم استقرایی یا یک فرض نظری دلبخواهی بدون پشتوانه نبود. همچنانکه آمارتیا سن (1987، 10-28) و هیلاری پاتنم (2002، 49-64) نشان داده‌اند، این تز [16] خود مبتنی بر دو تز مقدماتی‌تر بوده است. نخست این‌که عقلانیت یعنی بیشینه کردن منفعت فردی؛ یعنی رفتار عقلانی رفتاری است که منفعت فردی را بیشینه می‌کند. دوم این‌که افراد معقول‌اند، یعنی رفتار افراد در عمل یک رفتار عقلانی است. در واقع کنار هم قرار گرفتن این دو تز بوده که منفعت‌گرایی فردی به‌عنوان یک تز فراگیر را قابل دفاع می‌ساخته است. نکته‌ی مهم اما این است که تز نخست، یعنی تعریف عقلانیت به بیشینه کردن منفعت فردی، یک تز هنجاری است، چه این‌که مصادیقی از عقلانیت عملی به شمار می‌رود و این شکل از عقلانیت اصولاً با مسایل هنجاری سروکار دارد.

با این حساب می‌توان ادعا کرد مفهوم‌پردازی اقتصاد سیاسی از فرد انسانی متضمن بار هنجاری است، و به همین اعتبار نیز از آن به عنوان «ایدئولوژی اقتصاد سیاسی» یاد می‌شود. به همین دلیل نیز بولر (1983، 145) وقتی از به‌کارگیری این آنالوژی سخن می‌گوید از و ام‌داری داروین به یک ایدئولوژی حرف می‌زند: «نظریه‌ی انتخاب بازتاب‌دهنده‌ی ایدئولوژی کاپیتالیسم بازار آزاد است – و بدین معنا داروین ایدئولوژی گروه اجتماعی خودش را روی طبیعت افکنده بود.»

نتیجه‌ی خطیر این واقعیت در بحث ما این است که داروین، و به‌طور کلی تکامل‌گرایان از اراسموس داروین گرفته تا اسپنسر، در جریان به‌کارگیری آنالوژی مزبور، از مفهوم‌پردازی‌ای بهره می‌بردند که خالی از بار هنجاری نبوده است. و درست همین مفهوم‌پردازی سوگیرانه است که سبب می‌شود مارکس و انگلس، به‌رغم شیفتگی اولیه‌شان نسبت به کار داروین، زبان به گلایه از آن بگشایند و از طبیعی‌سازی مفهوم‌پردازی اقتصاد سیاسی شکایت کنند و نرمال انگاشتن تمایزات هنجاری منطقی در آن را به باد انتقاد بگیرند. چنان‌که

انگلس ابراز تأسف می‌کند از این‌که داروین «نشان داده که رقابت آزاد، یا تنازع برای بقا، که اقتصاددانان به‌عنوان والاترین دستاورد تاریخی گرامی می‌دارند، وضعیت نرمال قلمرو جانوری است (انگلس، 1987، 331، تأکید از من است) [17].

این‌که بار هنجاری مضمر در صورت‌بندی داروین از نظریه‌ی انتخاب طبیعی بیش از آن‌که اعتراض زیست‌شناسان را برانگیزد مورد اعتراض اندیشمندان علوم اجتماعی قرار گرفت، خود حاکی از این است که بار هنجاری منطقی در آنالوژی برای دانشمندان آزردهنده نبوده است، اگرچه اندیشمندان اجتماعی جبهه‌ی رقیب را ناخشنود کرد. [18] تذکر این نکته بجاست که جدی گرفتن آنالوژی لزوماً به معنای اتخاذ موضع برساخت‌گرایانه در خصوص نظریه‌ی داروین نیست، یعنی این ادعا که «نظریه‌ی داروین صرفاً بازتاب ایدئولوژی کاپیتالیستی است» (گرول، 2003، 49). جدی گرفتن آنالوژی به معنای این باور است که «آنالوژی‌ها صرفاً وسایل کمکی روان‌شناختی در کشف‌های علمی، یا ابزارهای اکتشافی و رهنمونی، نیستند، بلکه عناصر تشکیل‌دهنده‌ی نظریه‌ی علمی‌اند» (استین، 1986، 262).

ممکن است گفته شود اما این مفهوم‌پردازی صرفاً در دامنه‌ی علوم اجتماعی دارای بار هنجاری بوده، و در همین دایره است که می‌توان آن را ایدئولوژیک دانست، اما به‌کارگیری آنالوژیک آن در قلمرو زیست‌شناسی لزوماً آن بار هنجاری را به همراه ندارد. به تعبیر دیگر، این خوشه‌ی مفهومی وقتی از علوم اجتماعی به زیست‌شناسی نقل مکان می‌کند، فرض‌های هنجاری خود را به همراه نمی‌آورد. شاهدش هم این‌که استدلال‌های به نفع نظریه‌ی انتخاب طبیعی متکی بر شواهد تجربی و قوت تبیینی این نظریه بوده، و نه پشتوانه‌ی مفهومی آن. به نظر می‌رسد این اشکال بر درک به‌خصوصی از کردوکار علمی مبتنی است، که بر حسب آن «مقام داور» علمی همچون یک ابزار فیلترینگ عمل می‌کند؛ فیلترینگی که قرار است هرآنچه را که بنا به ضوابط علمی نباید در محتوای علم قرار داشته باشد فیلتر کند، و طبیعتاً هنجارها در همین دسته قرار می‌گیرند. اما واقعیت این است که آنچه نهایتاً از فرایند داور عبور می‌کند و به‌عنوان نظریه‌ی مرجع انتخاب می‌شود، نظریه به‌مثابه یک کل یکپارچه است، و نه صرفاً محتوای تجربی آن. با این حساب، چنانچه نظریه در مقام تکوین، بار هنجاری داشته باشد، در مقام داور نیز از آنها تصفیه نمی‌شود، بلکه همراه با آنها داور را از سر می‌گذراند. بدین ترتیب، مفهوم‌پردازی داروینی که نهایتاً گوی سبقت را از رقیب بود حتی زمانی که به عنوان نظریه‌ی برنده در زیست‌شناسی مورد استفاده قرار می‌گیرد نیز فرض‌های کمکی آن خوشه‌ی مفهومی در اقتصاد سیاسی را به شکل ضمنی همراه خود دارد.

دقت کنید، در اینجا ادعا این نیست که ایدئولوژی اقتصاد سیاسی در مقام داور و در ترجیح نظریه‌ی داروین در مقابل رقیب نقش بازی کرده است. کاملاً قابل تصور است که داور در خصوص نظریه تحت تأثیر سوگیری هنجاری مندرج در مفهوم‌پردازی نظریه نباشد، و در عین حال نظریه‌ی برنده حاوی سوگیری هنجاری ضمنی باشد. تکرار این ادعا در چارچوب «زبان» نظریه‌های علمی چیزی همچون این ادعاست که واژگان تشکیل‌دهنده‌ی نظریه‌ی انتخاب طبیعی با جابه‌جایی از اقتصاد به زیست‌شناسی از بار معنایی سوگیرانه‌شان تهی نمی‌شوند.

نکته‌ی تکمیلی باقی مانده این است که حضور این سوگیری، با محوریت فردگرایی رقابت‌جویانه و فایده‌گرایانه در مفهوم‌پردازی داروین از انتخاب طبیعی، در عین این‌که بسیاری از مشاهدات او را توضیح می‌داد، اما همچنان مشکلات تجربی و مفهومی جدی برای نظریه‌اش ایجاد می‌کرد. از جمله‌ی آنها این بود که حالا داروین نمی‌توانست غرایز اجتماعی و همکاری را میان جانداران توضیح دهد، پدیده‌هایی که اگرچه در دقتهای متافیزیکی او حضور پررنگی دارند، اما در منشأ انواع در حاشیه قرار گرفتند. در این‌جا به گفته‌ی داروین هر چیزی که به سود دارنده‌اش نباشد به چیزی مهلک برای نظریه‌اش بدل می‌شود. و غرایز اجتماعی چنان‌که پیداست در راستای منفعت فردی عمل نمی‌کنند، در حالی که «انتخاب طبیعی رفتاری را توضیح می‌دهد که تناسب تولیدمثلی افراد را افزایش دهد نه چیزی که به نفع گونه است» (براون، 1992، 12) تصور فردگرایی رقابت‌جویانه و فهم انتخاب در سطح فردی به لحاظ مفهومی نیز اجازه‌ی حضور همزمان فداکاری و همکاری را در نظریه‌ی انتخاب طبیعی نمی‌داد، و لذا این مقولات را به یک ناهنجاری (آنومالی) جدی برای نظریه‌اش بدل می‌ساخت. چنانکه ریچاردز (1981) می‌گوید، شاید تعلل بیست‌ساله‌ی داروین در نوشتن کتابش، که آخر هم با نامه‌ی 1858 و الاس شکسته شد، به‌خاطر همین مسأله‌ی توضیح دادن غرایز اجتماعی بوده باشد. در ویراست‌های بعدی منشأ انواع و به‌ویژه در تبار انسان، البته داروین کوشید با توسل به مفهومی همچون انتخاب جمعیت‌ها – یا همان ایده‌ی قرن بیستمی انتخاب گروه- جایی برای همکاری در نظریه‌اش باز کند (همان) اما هنوز هم نه به شکلی که نسبت این دو مفهوم در نظریه‌ی انتخاب طبیعی روشن شود. به تعبیر تودس (1989، 11)، داروین «هیچ‌گاه مستقیماً درباره‌ی رابطه‌ی میان همکاری و تنازع بقا در بین افراد اظهار نظر نکرد». و ظاهراً یک قرن لازم بود تا همکاری به شکل قابل‌قبولی در نظریه‌ی انتخاب طبیعی جذب شود.

پی‌نوشت‌ها

[1] این ادعا به اشکال مختلف در نوشته‌های داروین تکرار شده است. محض نمونه بنگرید به نامه‌ی او به والاس در داروین، 1903، ج1، 18 ص، و نیز مقدمه‌ی درباره‌ی منشأ انواع، در داروین، 1859 [2008]، ص 6.

[2] An Essay on the Principle of Population

[3] فرانسویس، پسر سوم داروین که خود گیاه‌شناس بود، در مقدمه‌اش بر بنیادهای منشأ انواع (1909، 16) می‌نویسد «تردید چندانی ندارم که این مشاهدات و تجارب داروین بود که به پشتوانه‌ی دانشش در خصوص استقلال ارگانسیم‌ها و جبر شرایط «نظریه‌ای که برایش کار کند» را در ذهنش ترسیم و تثبیت کرد، حتی بدون کمک مالتوس». جوزف شومپتر، مورخ نامدار اقتصاد، نیز کمک مالتوس را دست‌کم می‌گیرد و می‌گوید «می‌ترسم خدمتی که اقتصاد به تکامل ایده‌ی داروین کرد مشابه خدمتی به نظر برسد که غازهای مشهور به رم کردند» (شومپتر، 1954، 420). [مشهور است در اوایل قرن چهارم پیش از میلاد، موقعی که گال‌ها قصد داشتند از تاریکی شب برای نفوذ به رم استفاده کنند، این سروصدای غازها بود که شهر را نجات داد]. ارنست میر، زیست‌شناس نامدار، نیز معتقد است کسی نشان نداده که هیچ یک از هشت مؤلفه‌ی اصلی نظریه‌ی داروین متعلق به مالتوس باشد و لذا نتیجه می‌گیرد «نقش مالتوس بیشتر شبیه بلوری بود که داخل یک محلول اشباع انداخته شده باشد» (میر، 1982، 493). نیز بنگرید به (دی‌بیر، 1963).

همین حکم در خصوص آلفرد والاس نیز صادق دانسته شده است. بهرغم این‌که او در زندگی‌نامه‌ی خود نوشتش از خواندن رساله‌ی مالتوس به عنوان یکی از دو اتفاقی یاد می‌کند که به گفته‌ی خودش، «بدون آن احتمالاً به انتخاب طبیعی دست نمی‌یافتم و اعتبار تمام‌وکمال کشف مستقل آن را به دست نمی‌آوردم» (والاس، زندگی من، ص 24، به نقل از یانگ، 1969، 141). با این همه، پیتر

گوردون (1989، 449) معتقد است نه این بیان و نه گواهی مشابه بعدی او در 1908 را نباید جدی گرفت. به عقیده‌ی او در بازخوانی این تأثیرپذیری، والاس «در جای نادرستی به دنبال موضوع می‌گردد»، به این دلیل که «فرایندهای ذهنی ردّ پایی از خود به جا نمی‌گذارند.»

[4] اگرچه پیکتن (2016) مدعی می‌شود اندیشه‌ی مالتوس درباره‌ی جمعیت خود متأثر از مشاهدات بنجامین فرانکلین در زیست‌شناسی بوده، اما اشارات کوتاه مقاله‌ی مختصر فرانکلین (1751) نشان می‌دهد چنین تأثیرپذیری نمی‌تواند قابل مقایسه با آنچه داروین از مالتوس برداشت کرده باشد.

[5] نیز بنگرید به بولر، 2009، 162.

[6] در رساله‌ی 1844 (بنیادهای منشأ انواع) که علاوه بر این‌که پیش‌نویس منشأ انواع است، راهی به فرامتن آن باز می‌کند، داروین در چند موضع، از جمله مواضعی که تعابیر فوق را در خصوص مفهوم تنازع بقا بیان می‌دارد، بلافاصله به مالتوس ارجاع می‌دهد. گوردون (1989) البته مدعی است که مفهوم رقابت داروینی با مفهوم رقابت مالتوسی تفاوت‌هایی جدی دارد، چه این‌که اولی یک بازی سر جمع صفر است، اما دومی یک بازی سر جمع مثبت، که در آن ای بسا «همه می‌برند و همه به جایزه می‌رسند». اما باید در نظر داشت که لازمه‌ی اعتبار آنالوژی یکی بودن صددرصد دو مفهوم نیست و به هر حال هر آنالوژی ناگزیر با ناهمسانی‌هایی همراه است، و صرف وجود ناهمسانی آنالوژی را ساقط نمی‌کند. سؤالی که باید به آن پاسخ داد این است که آیا اهمیت و نقش ناهمسانی‌ها به اندازه‌ای هست که اصل آنالوژی را ساقط کند.

[7] به عقیده‌ی روس (1980، 629) او صرفاً یک فردگرایی معتدل نبود، بلکه «در قلمرو غیرانسانی قائل به انتخاب خوشونتبار و سفت‌وسخت در سطح فرد بود.»

[8] هر چند باید توجه داشت که تأثیرپذیری داروین از مالتوس متوقف بر خواندن رساله‌ی جمعیت او نیست. چه که در قرن نوزدهم هر فرد فرهیخته‌ی بریتانیایی با اندیشه‌های مالتوس آشنا بوده است. و این احتمال در خصوص داروین که ارتباط خانوادگی دوری با مالتوس داشته قوی‌تر نیز هست. بنگرید به:

دزموند و مور، 1991.

[9] The Theory of Moral Sentiments

[10] Metaphysical Notebooks M, N

[11] The Old and Useless Notes about the Moral Sense & Some Metaphysical Points

[12] Principle of variety

[14] ویلیام پیلی، کشیش و فیلسوف انگلیسی قرن هجدهم، که آرائش در الهیات طبیعی و دفاعیاتش از برهان نظم شهرت فراوان داشت.

[15] این درهم‌تنیدگی چنان است که آلفرد والاس فایده‌گرایی را همان انتخاب طبیعی می‌داند: «فرضیه‌ی فایده‌گرایی نظریه‌ی انتخاب طبیعی است که روی ذهن افکنده شده است» (والاس، 1891، 199، در براون، 1992، 17).

[16] با شکل دقیق‌تر آن یعنی اینکه «بیشینه ساختن منفعت فردی بهترین تقریب را از رفتار واقعی انسان به دست می‌دهد (نتیجه، 1987، 8).

[17] تعبیر مشابهی از مارکس را می‌توان در نامه‌ی او به انگلس به تاریخ 18 ژوئن 1862 دید، در مارکس (1977) ص. 526.

[18] واکنش این اندیشمندان به داروین البته یکدست نبود. رامحل انگلس برای فرار از این مخصمه تقسیم کار میان داروین و مارکس بود، به این ترتیب که می‌گفت داروین قوانین تاریخ طبیعی را به دست داده و مارکس قوانین تاریخ انسان را (انگلس، 1962). تکامل‌گرایان روس، مثل کروپتکین (1902)، اما مسیر دیگری را رفتند و کوشیدند با تجدیدنظر مفهومی در عناصر رقابتی انتخاب طبیعی آن را از بار هنجاری مذکور تخلیه کنند. بنگرید به تودس (1989)

منابع

Barrett, P. H., Gautrey, P. J., Herbert, S., Kohn, D., Smith, S. (Eds.) (1987). Charles Darwin's notebooks 1836-1844. Cornell University Press.

Bowler, P. (1983). Evolution: the History of an Idea. University of California Press.

Bowler, P. (2009). Geographical Distribution in the Origin of Species. In M. Ruse, R. Richards (Eds.). Cambridge Companion to "The Origin of Species". (pp. 153-173). Cambridge University Press.

Brooke, J. A. (2009). "Laws impressed on matter by the creator"? The Origin and the question of religion. In M. Ruse, R. Richards (Eds.). Cambridge companion to "The Origin of Species". (pp. 256-275). Cambridge University Press.

Brown, K. L. (1992). On Human Nature: Utilitarianism and Darwin, *Social Science Information*. 31, 2, 239-265.

Carroll, J. (2003) Introduction. in Charles Darwin, *On the Origin of the Species*. Broadview Texts.

Darwin, C. ([1859] 2008). *On the Origin of Species*. Oxford University Press.

Darwin, C. ([1887] 1958). *The Autobiography of Charles Darwin: 1809-1882 with original omissions restored*. ed. Nora Barlow. The Norton Library.

Darwin, C. (1903). *More Letters of Charles Darwin. A record of his work in a series of hitherto unpublished letters*. vol. 1. ed. Francis Darwin, A. C. Seward. John Murray.

Darwin, c. (1909). *The Foundations of the origin of species; Two essays written in 1842 and 1844*, Francis Darwin (Ed.), Cambridge University Press.

De Beer, G. (1963). *Charles Darwin: Evolution by Natural Selection*. Thomas Nelson.

Desmond, A., Moore, J (1992). *Darwin*. Penguin Group.

Engels, F. (1962). *The Part Played by Labour in the Transition from Ape to Man*. In Karl Marx and Friedrich Engels, *Selected Works*, vol. 2, pp. 80—92.

Engels, F. (1987). *Dialectic of Nature*, in Marx, K & Engels, F., *Collected Works*, vol. 25, (pp. 313-588). International Publishers.

Franklin, B. ([1751] 1961). *Observations Concerning the Increase of Mankind*, in L. W. Labaree (Ed.) *The papers of Benjamin Franklin*, vol. 4. (pp. 225–234). Yale University Press.

Gordon, S. (1989). *Darwin and Political Economy: The Connection Reconsidered*. *Journal of the History of Biology*. 22, 3, 437-459.

Gould, S. J. (1982). 'How science changes with "the political climate": a conversation with Stephen Jay Gould', U.S. News and World Report, 1 March 1982. pp. 61-62.

Herbert, S. (1971) Darwin, Malthus and Selection. *Journal of The History of Biology*. 4,1, 209-217.

Kohn, D. (2009). Darwin's Keystone: The Principle of Divergence. In M. Ruse, R. Richards (Eds.). *Cambridge Companion to "The Origin of Species"*, (pp. 87-109.). Cambridge University Press.

Kropotkin, P. (1902). *Mutual aid: A factor of evolution*. McClure Phillips & Co.

Marx, K., and F. Engels. (1975). *Collected Works of Karl Marx and Friedrich Engels*. vol. 41. International Publishers.

Myer, E. (1982). *The Growth of Biological Thought: Diversity, Evolution, and Inheritance*. Belknap Press.

Picton, M. (2000) Competition, rationality, and complexity in economics and biology. In D. Colander. *Complexity and the history of economic thought*. (pp.193-213). Routledge.

Putnam, H. (2002). *The Collapse of the Fact Value Dichotomy and Other Essays*. Harvard University Press.

Richards, R. J. (1979). Influence of sensational tradition on early theories of the evolution of behavior. *Journal of the History of Ideas*. 40, 85-105.

Richards, R. (1981). Instincts and Intelligence in British Natural Theology. Some Contributions to Darwin's Theory of the Evolution of Behavior, *Journal of the History of Biology*. 14, 193-230.

Ruse, M. (1980). Charles Darwin and Group Selection, *Annals of Science*, 37, 605-630.

Ruse, M. (2016). Charles Darwin: Great Britain. in R. Richards. M. Ruse. *Debating Darwin*. University of Chicago Press.

Schumpeter, J. A. ([1954] 2006), *History of Economic Analysis*. Taylor & Francis e-Library.

Schweber, S. S. (1977). The Origin of the «Origin» Revisited. *Journal of the History of Biology*, 10, 2, 229-316.

Sen, Amartya (1987). *On Ethics and Economics*. Blackwell Publishing.

Stepen, N. L. (1986). Race and Gender: The Role of Analogy in Science. *Isis*. 77, 2, 261-277.

Todes, D. P. (1989). *Darwin Without Malthus*. Oxford University Press.

Wallace, A. (1891). *Natural selection and tropical essays on descriptive and theoretical biology*. Macmillan.